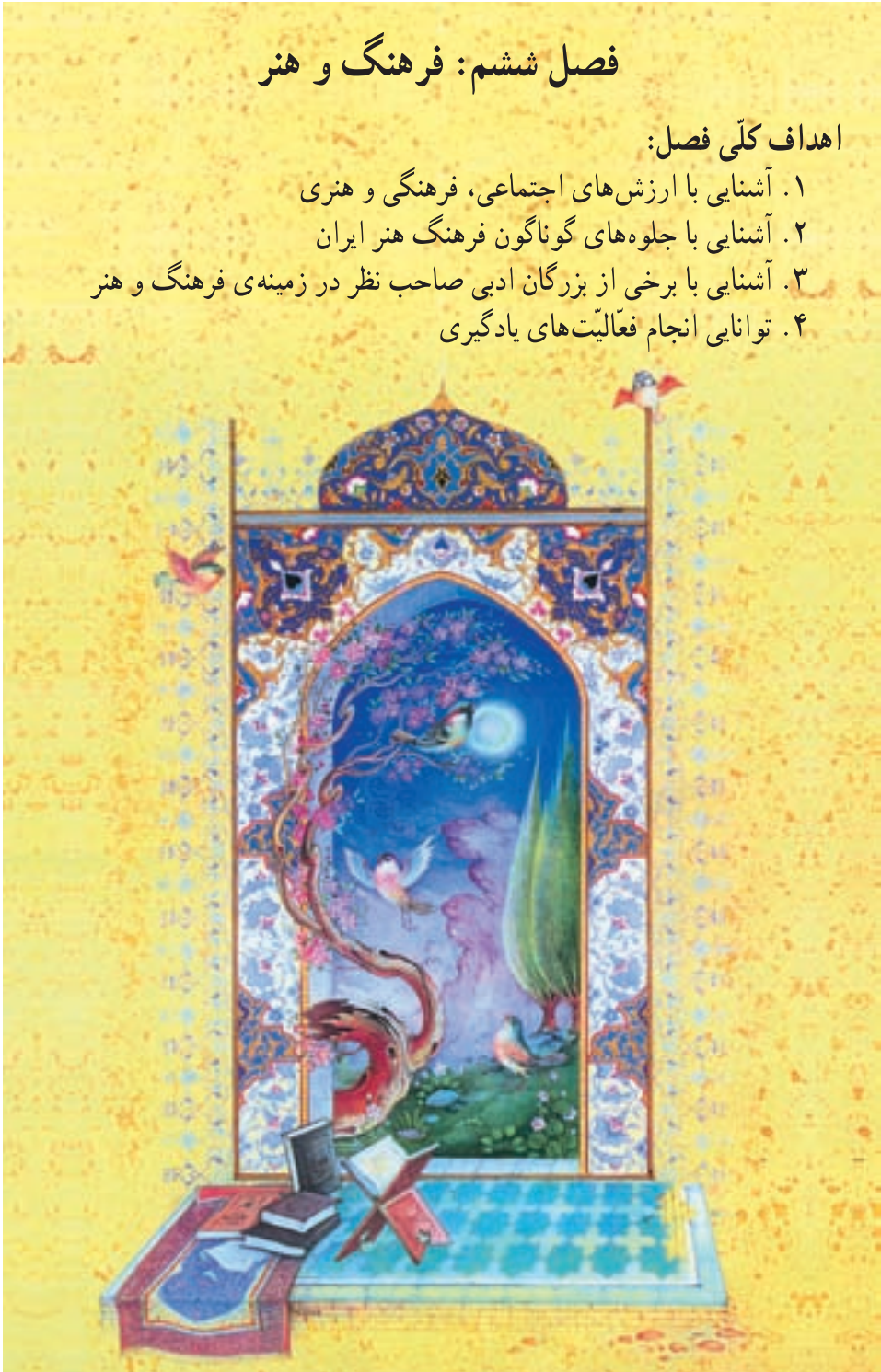


فصل ششم: فرهنگ و هنر

اهداف کلی فصل:

۱. آشنایی با ارزش‌های اجتماعی، فرهنگی و هنری
۲. آشنایی با جلوه‌های گوناگون فرهنگ هنر ایران
۳. آشنایی با برخی از بزرگان ادبی صاحب نظر در زمینه‌ی فرهنگ و هنر
۴. توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری





در آمدی بر فزبنک و هنر

«بی سئک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فزبنک آن جامعه است. اساساً فزبنک هر جامعه، بیونت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می دهد و با انحراف فزبنک، هر چند جامعه در بنده های اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرت مند و قوی باشد، ولی پوچ و پوک و میان تپی است. اگر فزبنک جامعه ای وابسته و مرتزق* از فزبنک مخالف باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا می کند؛ بالاخره در آن مستحکم می شود و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می دهد... آدمی علاوه بر نیازهای مادی و جسمانی، نیازها و خواست های کوناگون دیگری نیز دارد که از جمله ی آن ها می توان به حقیقت جویی، خدا پرستی، مجتهد و رزوی و همه روی گرایش به زیبایی و هنر... اشاره کرد.»

در بخش از پیام امام خمینی رهبر کبیر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی رضوان الله تعالی علیه بمناسبت بازگشایی مدارس و اول مهرماه ۱۳۶۰

انس و الفیت انسان با بنر و آثار بنر می شامل ادبیات، نقاشی، مجسمه سازی، موسیقی، معماری و...
برخاسته از حسن زیبایی شناسی و زیبایی طلبی اوست.

بنر، آدمی را به شناخت سپهر شمع‌های زیبایی ما فرامی خواند و روح سرکش او را به آرامش می رساند.
تمدن بزرگ ایرانی - اسلامی با همواره توجهی شایان به بنر و دیگر جلوه های زیبایی داشته است. در کسری
این تمدن، نه تنها دین و عرفان و فلسفه و علوم دیگر خود را به خوبی نمایانده اند، بلکه همواره بنر نیز عرصه ای باشکوه
برای جلوه گری داشته است. از جمله بنرهایی که با کتیب بر فرش بکنت غنی اسلامی در ایران رشد و بالندگی یافته است؛
معماری و نگارگری است که آثار برخاسته از این دو بنر اصیل را در کوشش و کنار کشیدنشان می توانیم ببینیم. در طول این
فصل و سال های آینده با جلوه های فرش بکنت و بنر اسلامی در ادبیات فارسی آشنا خواهیم شد.

د فرہنگِ اسلامی- ایرانی مردم با بسندی نوع پوشش و فرہنگ آن جایگاہی
ویژہ دارد. نوشتہی زیر بر گرفتہ از کتاب: فرہنگ برسکی و برسکی فرہنگی. از غلامعلی حداد عادل
نویسنده و منتظر معاصر است.

فرہنگِ برسکی و برسکی فرہنگی

تفاوت عمدہی فرہنگ جدید غربی و فرہنگِ اسلامی، در تعریف، انسان متکلم می شود. اگر انسان
بر حسب فرہنگ غربی، موجودی است کہ معنویت، فرع و روبنای زندگی مادی اوست. در فرہنگ
اسلامی موجودی است کہ معنویت، کمال مطلوب و غایت و نہایت زندگی اوست. کلمتہی مهم این است کہ در
اسلام، معنویت و روحانیت بر بیخ روی در مقابل مادیت و جسمانیت قرار گرفتہ است. دین برای آن
نیامدہ است تا ما را از جسم یک سرہ غافل سازد و از دنیا جدا کند. بلکہ برای آن است کہ ما، اندازہ، بیاموزد
تا بتوانیم با حفظ اعتدال*، از افراط و تفریط مصون بمانیم و مثلاً چنان نباشیم کہ خود را فقط تن میکاریم و جز بہ برہوری از
جسم بی بیخ چیز نیندیشیم.

در چنین بنیادی، دیگر تن، تنها بخش وجود انسان نیست و خوش بخت شدن نیز تمتع محدود جسمانی میان تواند

تا مرگ نیست. انسان را در ازمی در پیش دارد که مرکب کی از گندر کا د های آن است. او رو به سوی خدا دارد که کمال مطلق و سپر حشمتی به خوبی با و ارزشش با است. او خود را شریف تر از آن می داند که به جسمش شناخته شود و وظیفه می خود را خیر تر از آن می بیند که تنها به بدن نمائی و آرایش جسم بر دازد. انسان در جمعی بنشیند های معنوی و از جمله در اسلام. برای آن لباس به تن نمی کند که تن را عرض کند. بلکه لباس می پوشد تا خود را بپوشد. لباس برای او یک حریم است. به منزله می دیوار دژی است که تن را از دستبرد و مخوف های دارد و کرامت* او را حفظ می کند. لباس پوست دوم انسان نیست. خانه می اول اوست. انسان اسلام. کمال خود را در آن نمی بیند که تن خویش را چون کالائی تزیین کند و به راه اندازد و بفروشد. بلکه به جای آن که تن خود را به خلق بفروشد. جان خود را به خدای خویش می فروشد.

لباس انسان پرچم کشور و جود اوست. پرچی است که او بر سر در خانه می وجود خود نصب کرده است و با آن اعلام می کند که از کدام فریبک تعینت می کند. هم چنان که بر ملتی با وفاداری و احترام به پرچم خود اعتقادش را به جویت* ملی و سیاسی خود ابراز می کند. بر انسان نیز ما دام که به یک سلسله ارزش ما ویش ما معتقد و دل بست باشد. لباس متناسب با آن ارزش ما ویش ما را از تن به در نخواهد کرد.

* * *

سکنت است که بر گاه صحبت از پوشش و سادگی اسلامی به میان می آید. مخالفان می گویند شما می خواهید زن را از حضور فعال در جامعه محروم کنید و او را در خانه محبوس سازید. شما شخصیت زن را جدی نگرانید و نمی از جمعیت کشور را از صحنه می کار اجتماعی بیرون رانده اید. در پاسخ باید گفت: اتفاقاً چون دختر اسلامی. زن باید به عنوان

یک انسان به صورتی بسیار جدی وارد اجتماع شود، لازم است دست از تکیله و خودنمایی بردارد. لازمی اجتماعی بودن این است که فرد کم تر به خود پیردازد و خود را بم چون قطره ای در دریای جامعه غرق کند. لازمی وارد اجتماع شدن این است که «من» از میان برود. ما، ایجاد شود، اگر قرار شود برزنی و بر مردی، با توجه به لباس و بدن و روی و موی خویش، سعی کند که از خود بر چه بیشتر یک «من» مشخص و انگشت نابسازد. معلومی شود او نمی خواهد به اجتماع پیوندد و نه در غم جامعه، که در غم خویش است.

سخن آخر:

کیرتین آندرسن داستانی دارد که مضمون آن به زبان خودمانی ما این است: دو خیاط به شهری وارد شدند و پادشاه را فریفته که مادفن خیاطی استادیم و بهترین لباس ها را که بر از مدوی قامت بزرگان باشد. می دویم اما از بیم تر، بر نمایان است که می توانیم لباسی برای پادشاه بدویم که فقط حلال زاده ها قادر به دیدن آن باشند. اگر اجازه فرمایید، چنین لباسی برای شما نیز بدویم. پادشاه با خوش حالی موافقت کرد و دستور داد و مقادیر بکلفتی طلا و نقره در اختیار دو خیاط گذاشتند تا لباسی با همان خاصیت سحر آمیز بدوزند که تارش از طلا و پودش از نقره باشد.

خیاط با پول و زر و سیم را گرفتند و کار کاخی عرض و طویل دایر کردند و دوک و چرخ و قچی و سوزن را به راه انداختند و بدون آن که پارچه و نخ و طلا و نقره ای صرف کنند، دست های خود را چنان استادانه در سواتکان می دادند که گفنی مشغول و در ضمن لباس اند. روزی پادشاه نخست وزیر را به دیدن لباس نیمه کاره فرستاد و اما

صدر اعظم بر چنگا و کرد چیزی ندید. از ترس آن که مبادا دیگران بفهمند که او حلال زاده نیست، با جدیت تمام زبان به تعریف از لباس و تجید از بنر خیاطان کشود و پادشاه گزارشش داد که کار تیمی لباس به خوبی رویه پیشرفت است. مأموران عالی رتبه‌ی دیگر هم به تدریج از کارگاه خیاطی دیدن کردند و همه پس از آن که با ندیدن لباس به حرام زادگی خود پی می‌بردند، این حقیقت تلخ را پنهان می‌کردند و در تأیید کار خیاطان و توصیف لباس بریکت و دیگر بخت می‌گرفتند.

بالاخره نوبت به نوپادشاه رسید و او به خیاط‌خانه‌ی سلطنتی رفت تا لباس زلفش* عجیب خود را به تن کند. البته چیزی ندید و پیش خود گفت معلوم می‌شود فقط من کی در میان این همه جلال زاده می‌نهم پس در کمال ویربآوری و ناراحتی، ناچار وجود لباس و زیبایی و ظرافت آن را تصدیق کرد و در مقابل آینه ایستاد تا آن را به تن او اندازه کنند. خیاطان پس می‌رفتند و پیش می‌آمدند و لباس موبوم را به تن پادشاه درست و درست می‌کردند و آن بی‌چاره نخت ایستاده بود و از ترس سخن نمی‌گفت و ناچار در اندازه داشتن چنان لباسی انظار مسرت نیز می‌نمود. سرانجام، قرار شد جشنی عظیم در شهر برپا شود تا پادشاه جامه‌ی تازه را بپوشد و خلائق همه او را در آن لباس ببینند. مردم به عادت معمول در دو سمت خیابان ایستادند و پادشاه نخت با آداب تمام، با آرایش و وقار از برابر آن مابور می‌گردد و در نفر از خدمه* می‌دبارد و ناله‌ی لباس را در دست داشته تا به زمین مالیده نشود. در باریان، رجال، امیران و وزیران با احترام و حیرت و تحسین پشت سر پادشاه در حرکت بودند مردم نیز با آن که هیچ‌کدامشان لباس بر تن پادشاه نمی‌دیدند، از ترس تمت بدنامی، غریب* شادی سر داده بودند و لباس جدید را به پادشاه تبریک می‌گفتند.

ناگاہ کودکی از میان مردم فریاد زد: «این که لباس برتن ندارد، این چراخت است؟» هر چه مادر بی چاره اش سعی کرد او را از تکرار این حرف منصرف کند نتوانست. کودک دوبار و به ساجت گفت: «چرا پادشاه برهنه است؟» کلم کلم کی دو بچی دیگر نیز همین حرف را تکرار کردند و بعضی از تماشاچیان با تردید این حرف را برای هم نقل کردند و دیری نگذشت که جمعیت یکت پارچه فریاد زد که: «چرا پادشاه نخت است؟»
 و چرا... و چرا...

* * *

اینک تمدن غرب چنین وانمود می کند که می خواهد برای انسان لباس بدوزد اما حقیقت به جای آن که لباس برتن او کند، او را برهنه ساخته است و هیچ کس جرئت نمی کند فریاد برآورد که لباسی در کار نیست و حاصل این همه ند و پارچه و چه و چه، برسگی انسان است. آیا مردمی پیدا می شوند که صد اقمی کو دکان داشته باشند و در مقابل جهانی که برسگی را لباس می داند، جرئت کنند و فریاد برآورند؟
 چرا آن مردم، ما نباشیم؟

توت آفرنگ از علم و فن است از همین آتش چراغش روشن است
 علم و فن را ای جوان شوخ و شکست مغز می باید نه ملبوس فرنگت
 اقبال لاهوری

توضیحات:

۱. تنها به جسم و خواهش‌های جسمانی بیندیشیم. انگاشتن: پنداشتن
۲. داستان نویس دانمارکی است که در قرن نوزدهم میلادی می‌زیست. شهرت او به دلیل داستان‌هایی است که برای کودکان نوشته است.
- گفتنی است، قبل از کریستین اندرسن، شیخ بهایی در کتاب موش و گربه این داستان را آورده است.

خودآزمایی:

۱. منظور از «لباس پوست دوم انسان نیست، خانه‌ی اول اوست» چیست؟
۲. منظور از «لباس انسان پرچم کشور وجود اوست» چیست؟
۳. نویسنده در نظر دارد با آوردن داستان خیاطان حقه‌باز چه چیزی را به اثبات رساند؟
۴. جمله‌ی معروف «حجاب مصونیت است نه محدودیت» را با توجه به محتوای درس تبیین کنید.
۵. با مطالعه‌ی کتابی در خصوص انقلاب الجزایر، نقش حجاب زنان را در شکست استعمار فرانسه توضیح دهید.